

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

مقدمه‌ی مبحث اهل بیت علیهم‌السلام: بلندای مقام اهل بیت علیهم‌السلام فراتر از شناخت و خارج از غلوّ کلیدواژه‌ها: شناخت اهل بیت علیهم‌السلام، بلندای مقام امام، مبدأ فیض، احادیث باب حجّت کتاب اصول کافی، حدیث معرفت به نورانیت، مسدود بودن راه شناخت امام، غلوّ، مصادیقی از غلوّ درباره‌ی اهل بیت علیهم‌السلام، مبارزه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام با غالین، انکار مقامات اهل بیت علیهم‌السلام.
می‌خواهیم به ورطه‌ای وارد شویم که اصلاً در دسترس ما نیست. یعنی اینکه اهل بیت علیهم‌السلام کیستند، چیزی نیست که ما به آن راه داشته باشیم. جلسه‌ی قبل من خواش کردم که عزیزان لااقل کتاب *الحجّه‌ی اصول کافی* را که ترجمه‌ی فارسی دارد، بخوانند. خواندن کتاب‌های مفصل‌تر مثل *بحارالانوار* را چون عربی هستند و اکثریت عزیزان در استفاده از متون عربی تسلط ندارند، الزام نکردیم؛ ولی خواش کردم که عزیزان کتاب *الحجّه‌ی اصول کافی* را با دقت و روایت به روایت بخوانند. حتی اگر عربی را هم نمی‌فهمند، ترجمه‌ها را بخوانند و دقت کنند.

یکی از احادیثی که در کتاب *الحجّه‌ی اصول کافی* آمده است، فرمایشات امام رضا علیه‌السلام در مورد مسأله‌ی امامت است؛^۱ بیانات مفصّلی است؛ چندین صفحه و بسیار عمیق و عظیم. حضرت در آن مجموعه، در مورد امام می‌فرمایند: **وَ هُوَ بِحَيْثُ النَّجْمِ مِنْ أَيْدِي الْمُتَنَاوِلِينَ وَ وَصَفِ الْوَاصِفِينَ؛ فَإِنَّ الْإِخْتِيَارَ**

۱. استاد این حدیث را در فایل دیگری به‌طور کامل خوانده و ترجمه کرده‌اند. رک. www.ahlevela.com در بخش سخنان

استاد، منوی مباحث اعتقادی، زیرمنوی امامت، فایل مقام و منزلت امام در بیان امام رضا علیه‌السلام.

مِنْ هَذَا وَ آيِنَ الْعُقُولُ عَنْ هَذَا: ^۲ امام به ستاره‌ای در اوج آسمان می‌ماند؛ دور از دسترس کسانی است که می‌خواهند از زمین با همین دست بشری‌شان، دست دراز کنند و ستاره را بگیرند؛ یا با توصیف بشری خود او را وصف کنند. آيِنَ الْعُقُولُ عَنْ هَذَا: اندیشه‌ها و عقل‌های بشری کجا و عظمت و بلندای مقام امام کجا؟!

این جمله‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام را در جلسات اخیر، بارها تکرار کرده‌ایم؛ امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌ی شششقیه، وقتی به غصب حقّشان توسط خلیفه‌ی اوّل اشاره می‌کنند، می‌فرمایند: آنها کجا؟ من کجا؟! **يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَ لَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ**: ^۳ هر فیضی در عالم خلقت از مبدأ فیاض هستی جاری شده، از قلّه‌ی وجود من جاری شده است؛ در دامنه‌ی جَبَل من جریان یافته، تا به خلق رسیده است. از ملائکه‌ی مقرب گرفته تا رسل اولوالعزم، تا اولیاء عظام خدا، به هر موجودی از موجودات جهان خلقت که فیضی رسیده است، **يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ**: سیل فیوضات ربّانی از قلّه‌ی من و بر دامنه‌ی وجود من جاری شده است و می‌شود.

در زیارت جامعه‌ی کبیره - که خدا می‌داند این زیارت در درک مقامات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام چقدر عظیم است - امام هادی علیه السلام می‌فرمایند: **فَبَلَّغَ اللَّهُ بِكُمْ أَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكْرَمِينَ وَ أَعْلَى مَنَازِلِ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ الْمُرْسَلِينَ؛ حَيْثُ لَا يَلْحَقُهُ لَاحِقٌ وَ لَا يَفُوقُهُ فَائِقٌ وَ لَا يَسْبِقُهُ سَابِقٌ وَ لَا يَطْمَعُ فِي إِدْرَاكِهِ طَامِعٌ**: ^۴ خدای متعال شما اهل بیت را به شریف‌ترین جایگاه اهل کرامت، و به برترین منازل مقربان الهی و به والاترین درجات رسولان و پیامبران رساند؛ به گونه‌ای که: **حَيْثُ لَا يَلْحَقُهُ لَاحِقٌ**. ببینید! اینجا هیچ

۲. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۰۱؛ صدوق، آمالی، ص ۶۷۷ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۲۵.

۳. سیدرضی، نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳، ص ۴۸؛ صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۵۰ و طوسی، محمد بن الحسن، امالی، ص ۳۷۲.

۴. صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳؛ ابن‌مشهدی، مزار الکبیر، ص ۵۲۹ و محدث قمی، مفاتیح الجنان، زیارت جامعه‌ی کبیره.

استثنائی هم نشده است؛ می‌فرمایند: هیچ‌کسی نمی‌تواند به شما ملحق شود؛ هیچ‌کس، حتی پیامبران اولوالعزم، حتی ملائکه‌ی مقرب؛ **لَا يَلْحَقُهُ لَاحِقٌ**. البته پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جزو همین کسانی هستند که داریم راجع به آنها صحبت می‌کنیم. امام هادی عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرمایند: هیچ‌کس نمی‌تواند به شما ملحق شود و خودش را به شما برساند. هیچ تفوق‌یابنده‌ای هم نمی‌تواند به مقام شما راه پیدا کند و بر شما تفوق جوید. **وَ لَا يَسْبِقُهُ سَابِقٌ**: هیچ سبقت‌گیرنده‌ای هم نمی‌تواند از شما جلو بزند و از جایگاه شما پیش بیفتد. **وَ لَا يَطْمَعُ فِي إِدْرَاكِهِ طَامِعٌ**: هیچ طمع‌ورزنده‌ای هم نمی‌تواند طمع بورزد که به مقام شما نائل شود و مقام شما را درک کند.

اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام چنین کسانی هستند. راجع به چنین کسانی چه بگوییم؟

خدا توفیق داد جلسه‌ی قبل حدیث معرفت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام به نورانیت را با هم خواندیم؛ آن جملات عجیب امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام را که فرمودند: **نَزَلْنَا عَنِ الرُّبُوبِيَّةِ وَ قَوْلُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ؛ فَإِنَّكُمْ لَا تَبْلُغُونَ كُنْهَ مَا فِيْنَا وَ لَا نَهَائِيَّةً**: ما را از مقام استقلال، مقام خدایی و پروردگاری پایین بیاورید؛ بعد آنچه می‌توانید، در فضیلت ما داد سخن بدهید و به گمان خودتان بلندپروازی کنید؛ که به کُنْه آنچه در ما اهل بیت وجود دارد و به نهایت و پایان آن، راه ندارید و نمی‌رسید. **فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ أَعْطَانَا أَكْبَرَ وَ أَعْظَمَ مِمَّا يَصِفُهُ وَ أَصِفُكُمْ** یا **يَصِفُهُ وَ أَصِفُكُمْ**: همان‌طور که گفتم، به دو شکل می‌توان این عبارت را خواند- چراکه خدای عزوجل به ما چیزی داده است بزرگ‌تر و عظیم‌تر از آنچه هر توصیف‌کننده‌ای از شما خواهد وصف کند. حضرت اینها را به چه کسانی می‌گویند؟ به سلمان و ابادر؛ با آن بلندای معرفت! خدا به ما چیزی داده است بزرگ‌تر و عظیم‌تر از آنچه هر وصف‌کننده‌ای از شما خواهد توصیف کند. و برطبق شکل دوم قرائت آن، یعنی: **يَصِفُهُ وَ أَصِفُكُمْ** معنا این‌گونه می‌شود که: حتی من علی هم اگر بخواهم آنچه را خدا به ما داده است، وصف کنم، قابل وصف شدن نیست؛ بزرگ‌تر و عظیم‌تر است. **أَوْ يَخْطُرُ**

عَلَى قَلْبِ أَحَدِكُمْ^۵ و بزرگ‌تر از آن است که بتواند بر قلب احدی از شما خطور کند؛ نه حتی وصف

کند. می‌دانید؛ حقایقی به قلب انسان خطور می‌کند، اما انسان نمی‌تواند آنها را به لفظ درآورد؛ قابل توصیف نیست؛ اما با قلبش آنها را دریافته است؛ [لیکن حضرت می‌فرماید: آنچه خدا به ما داده است،] بلندتر از آن است که حتی با شهود قلبی هم بتوانید به آن راه پیدا کنید. یعنی نه تنها در توصیف کلامی نمی‌گنجد؛ چراکه کلام و سخن، متأخر بر تعقل است؛ نه تنها فیلسوف و حکیم و متکلم و عالم، بلکه عارف صاحب شهود و صاحب دریافت‌ها و ادراکات قلبی هم به آن راه ندارد. باز جای دیگر فرمودند: **لَا تُسَمُّونَا أَرْبَاباً وَ قَوْلُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ فَإِنَّكُمْ لَنْ تَبْلُغُوا مِنَّا فَضْلَنَا كُنْهَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَنَا وَ لَا مِعْشَارَ الْعُشْرِ**^۶ ما را پروردگار و خدا ننماید؛ بعد، آنچه می‌توانید و می‌خواهید در فضیلت ما داد سخن بدهید؛ که به کنه فضلی که خدا در ما و برای ما قرار داده است، نمی‌رسید؛ نه به کنه فضل ما، که به یک‌دهم ده یک آن هم راه نخواهید داشت.

انسان راجع به این اهل بیت علیهم‌السلام با این بلندای مقام چه بگوید؟! راه مسدود است؛ نه با کشف هیچ مکاشفی، نه با درک هیچ حکیم و متکلمی، به درک بلندا و اوج مقام اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام راه وجود ندارد.

بنابر آنچه نقل شده است، پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: **يَا عَلِيُّ مَا عَرَفَكَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَا**؛ ای علی! جز الله و من رسول الله، احدی تو را نشناخت. **وَ مَا عَرَفَنِي إِلَّا اللَّهُ وَ أَنْتَ** و من رسول الله را هم جز الله و تویی علی، احدی نشناخت. **وَ مَا عَرَفَ اللَّهَ إِلَّا أَنَا وَ أَنْتَ**^۷ و الله را هم جز من رسول الله و تویی امیرالمؤمنین، احدی نشناخت. این منطقه، منطقه‌ی ممنوعه است؛ در دسترس نیست تا کسی بخواهد

۵. مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۲.

۶. مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۶.

۷. مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۸۴؛ حافظ‌برسی، مشارق، ص ۱۷۳ و حلی، حسن بن سلیمان، مختصرالبصائر، ص ۳۳۶.

با دریافت‌های عقلی یا قلبی خود، در این زمینه سخن بگوید. هرکس هرچه گفته، در حدّ ظرف خودش گفته است؛ خودش را معرفی کرده است. مثل این است که افراد ظرف‌های متعدّدی برداشته‌اند و به سراغ اقیانوس رفته‌اند. یکی یک استکان آب برداشته است؛ یکی یک لیوان؛ یکی یک پارچ؛ دیگری یک سطل؛ دیگری یک تانکر؛ اما اقیانوس، نه آن تانکر است، نه آن سطل است، نه آن پارچ است، نه آن لیوان است، نه آن استکان است. در واقع هرکس با توصیفی که از اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌کند، ظرفیت خودش را نشان می‌دهد. مقام آنها بلندتر از آن است که در کشف مکاشف یا درک حکیم بگنجد و آنها بخواهند حقّ توصیف مقامات این بزرگان را ادا کنند. همان تعبیری که کردیم؛ یعنی هرکس براساس فهم خودش توصیف کرده است؛ مثل نقاشی که از اهل‌بیت علیهم‌السلام تمثال می‌کشد؛ براساس ذوق و فهم خودش سعی می‌کند زیباترین صورت را بکشد و بگوید این صورت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است؛ اما آیا به‌راستی این صورت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است؟ خیر؛ این زاییده‌ی خیال خودش است؛ منتها تقللاً کرده است که زیباترین صورت را تخیل و روی بوم نقاشی تصویر کند. اما خدا می‌داند چقدر فاصله است! آنچه حکما در مقامات بلند اهل‌بیت علیهم‌السلام گفته‌اند، آنچه عرفا گفته‌اند، آنچه متکلمین گفته‌اند، آنچه محدّثین گفته‌اند، آنچه علمای دین گفته‌اند، به همین منزله است.

حالا می‌خواهیم گوشه‌ای از این منطقه‌ی ممنوعه را براساس آنچه پیغمبر و اهل‌بیت علیهم‌السلام در حدّ فهم مخلوق دیدند و به زبان آوردند، بیان کنیم. البته این را هم بگوییم؛ حقیقت امر این است که خود من جرأت نمی‌کنم بسیاری از روایات و خطب اهل‌بیت علیهم‌السلام، بسیاری از خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام، مانند خطبه‌ی تُطْنَجِیْه، خطبه‌ی افتخار و خطبه‌ی بیان را بازگو کنم؛ خیلی ظرفیت می‌خواهد. اما حالا در گوشه‌ای از آنچه اهل‌بیت علیهم‌السلام در مقامات خودشان فرموده‌اند، که یکی از آنها همان حدیث معرفت به نورانیت بود که جلسه‌ی قبل با هم مرور کردیم و خواندیم، تأملی بکنیم؛ با علم به اینکه آنها بلندتر از این توصیفات هستند.

این حدیث را در کتاب ره‌توشه‌ی دیدار/ نقل کرده‌ام؛ پیغمبر اکرم ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

لَوْ لَا أَنِّي أَخَافُ أَنْ يُقَالَ فِيكَ مَا قَالَتْ النَّصَارَىٰ فِي الْمَسِيحِ لَقُلْتُ الْيَوْمَ فِيكَ مَقَالَةٌ لَا تَمُرُّ بِمَالٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا أَخَذُوا تُرَابَ نَعْلَيْكَ وَ فَضَلَ وَضُؤَنِكَ يَسْتَشْفُونَ بِهِ؛^۸ یا علی! اگر نبود که من پیامبر می‌ترسم آنچه مسیحیان در مورد مسیح گفتند؛ که مسیح خداست،^۹ مسیح پسر خداست،^{۱۰} در مورد تو گفته شود؛ اگر نبود که من می‌ترسم مسلمانان هم به همین بلا مبتلا شوند و چنین تعبیراتی در مورد تویی علی بکنند، امروز من رسول الله در مورد تویی علی سخنی می‌گفتم که بر هیچ گروهی از مسلمانان عبور نکنی، مگر اینکه خاک زیر نعلین تو را به تبرک بگیرند؛ اضافه‌ی آب وضوی تو را که از دستت می‌چکد، بگیرند و به آن استشفاء جویند؛ خاک زیر نعلین تو را ببرند و از آن برای مریض‌هایشان شفا بگیرند و آب اضافه‌ی وضوی تو را بگیرند و برای مریض‌هایشان ببرند تا شفا بگیرند. من می‌ترسم که امت دچار چنین انحرافی در توحید شوند؛ لذا جرأت نمی‌کنم مقامات تو را بگویم. پس همه‌ی سخنان بلندی هم که گفته شده است و من حقیر جرأت نمی‌کنم در جلسه‌ی شما بازگو کنم، آنها هم در دامنه‌ای می‌گنجد که تازه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام جرأت کرده‌اند بگویند؛ و آلا نگفته‌های زیادی وجود دارد که اصلاً به زبان نیاورده‌اند؛ چراکه در ظرف ادراک بشری نمی‌گنجیده است.

امام صادق علیه السلام بنابه نقل فرمودند: لَوْ أُذِنَ لَنَا أَنْ نُعَلِّمَ النَّاسَ حَالَنَا عِنْدَ اللَّهِ وَ مَنْزِلَتَنَا مِنْهُ لَمَا احْتَمَلْتُمْ؛ اگر به ما ائمه اجازه داده می‌شد که مردم را از حالتان در نزد خدا و منزلتی که پیش خدا داریم، آگاه کنیم؛ شما تحمل درک و پذیرش آن را نداشتید؛ شما پس می‌زدید و می‌گفتید: نه آقا! این‌طورها هم دیگر نباید باشد! کمالینکه بسیاری از بزرگانِ علما و بسیاری از محدثین بزرگ در هضم همان‌هایی که

۸. ابن‌شهر آشوب، مناقب، ج ۱، ص ۲۶۴؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۸۴ و عاملی‌نباطی، صراط‌المستقیم، ج ۲، ص ۶۰.

۹. لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ...: سوره‌ی مائده، آیات ۱۷ و ۷۲.

۱۰. ... وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ...: سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۳۰.

ائمه عليهم السلام در حدّ فهم ما دیده‌اند و فرموده‌اند، جا مانده‌اند. نمی‌خواهم نام ببرم که ذهن‌ها در مورد بعضی از شخصیت‌های عظیم مشوب شود؛ ولی بعضی از بزرگان محدّثین ما، وقتی به بعضی از این احادیث رسیده‌اند، نتوانسته‌اند هضم کنند. گفته‌اند: نمی‌دانیم؛ شاید اینها غلو باشد؛ شاید غالین اینها را ساخته باشند؛ شاید اینها خیلی سند نداشته باشند و امثال این حرف‌ها. حتّی دیده‌ام بعضی‌ها خودشان حدیث را نقل کرده‌اند؛ اما زیرش هم پاورقی زده‌اند و پس گرفته‌اند. تازه آنهایی را که ائمه عليهم السلام در حدّ فهم ما دانسته‌اند و بیان کرده‌اند، بسیاری از بزرگان علما تحمّلش را ندارند؛ چه برسد به آن چیزهایی که امام صادق عليه السلام می‌فرمایند: اگر هم به ما اجازه داده می‌شد که بگوییم، -که به ما اجازه نداده‌اند آنها را بگوییم- شما تحمّلش را نداشتید؛ شما انکار می‌کردید. حالا این حرف را به چه کسی می‌زدند؟ به مُفَضَّل بن عمر، آن یار و صحابی بزرگ و دانشمند خودشان. **فَقَالَ الْمُفَضَّلُ لَهُ: مَفْضَلٌ** به امام صادق عليه السلام عرض کرد: **فِي الْعِلْمِ**: آیا در مورد دانش و علمتان نکته‌هایی وجود دارد که اجازه ندارید به ما بگویید؟ **فَقَالَ: الْعِلْمُ أَيْسَرُ مِنْ ذَلِكَ**: حضرت فرمودند: بلندای مقام علمی ما در برابر آن، چیز کوچکی است. (راجع به علم ائمه عليهم السلام بعداً اشاراتی می‌کنم که چیست). فرمودند: آن چیزی که من اجازه ندارم به شما بگویم و اگر اجازه داشتیم و می‌گفتم، شما تحمّلش را نداشتید؛ بلندای مقام علمی ما در برابر آن، چیز کوچک و سهلی است. بعد فرمودند: **إِنَّ الْإِمَامَ وَكَرَّرَ لِإِرَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَشَاءُ إِلَّا مَنْ يَشَاءُ اللَّهُ**^{۱۱}: امام، لانه و آشیانه‌ی اراده‌ی پروردگار است و مشیّت خدا در ظرف وجود امام ظهور می‌کند.

۱۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۸۵.

خواست امام و خواست خدا، یکی است. امام نمی‌خواهد، مگر همان چیزی را که خدا می‌خواهد. در روایتی دیگر، این تعبیر است که آن چه را ما بخواهیم، خدا می‌خواهد.^{۱۲}

باز حدیث دیگری برایتان بگویم: **أَتَى رَجُلٌ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ: شَخْصِي بِهِ خِدْمَتِ امَامِ حَسِينٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ آمَدَ. فَقَالَ حَدَّثَنِي بِفَضْلِكُمْ الَّذِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ: به حضرت عرض کرد: آن فضیلتی را که خدا برای شما قرار داده است، برای من بیان کنید. فَقَالَ: إِنَّكَ لَنْ تُطِيقَ حَمَلَهُ: امام حسین علیه السلام فرمودند: تو تحملش را نداری؛ طاقتش را نداری. فَقَالَ: بَلَى حَدَّثَنِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي أَحْتَمِلُهُ: عرض کرد: چرا؛ من تحملش را دارم. برای من بگویند یا بن رسول الله! بفرمایید. فَحَدَّثَهُ بِحَدِيثٍ: امام حسین علیه السلام یک نکته به او فرمودند، نه همه را. همه‌ی آن که اصلاً قابل گفتن نیست! فَمَا فَرَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ حَدِيثِهِ حَتَّى أَبْيَضَ رَأْسُ الرَّجُلِ وَ لِحْيَتُهُ وَ أَنْسَى الْحَدِيثَ: هنوز امام حسین علیه السلام از گفتن این یک جمله به او فارغ نشده بودند که تمام موهای سرش سفید شد؛ تمام محاسن و ریش‌هایش هم سفید شد و بعد هم درجا آن حدیث را که امام حسین علیه السلام به او گفته بودند، فراموش کرد. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَدْرَكْتَهُ رَحْمَةُ اللَّهِ حَيْثُ أَنْسَى الْحَدِيثَ: امام حسین علیه السلام فرمودند: رحمت خدا او را دریافت که حدیث را فراموش کرد و توانست جان سالم به در ببرد و زنده بماند.**

در فصل [اول] کتاب سرحق، با این عبارت مکرر حدیث نقل کرده‌ام که: **حَدِيثُنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ**.^{۱۴} این حدیث را که از امام صادق علیه السلام است، ببینید! حضرت فرمودند: **إِنَّ عِنْدَنَا سِرًّا مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ عِلْمًا مِنْ عِلْمِ**

۱۲. بخشی از حدیث معرفت امیرالمؤمنین علیه السلام به نورانیت: ... وَ نَحْنُ إِذَا شِئْنَا شَاءَ اللَّهِ وَ إِذَا كَرِهْنَا كَرِهَ اللَّهُ ...: مجلسی، بحارالانوار، ج

۲۶، ص ۷ و علوی، محمدبن علی، مناقب، ص ۷۵.

۱۳. مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۳۷۹؛ قطب‌الدین‌راوندی، خرائج و جرائح، ج ۲، ص ۷۹۵ و حرّعاملی، اثبات‌الهداة، ج ۴، ص

۴۷.

۱۴. طیب، سرحق، صص ۲۳-۲۶.

اللَّهُ لَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُّقْرَبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ وَ لَا مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِالْاِيْمَانِ وَ اللَّهُ مَا كَلَّفَ اللَّهُ اَحَدًا ذَلِكِ الْحِمْلَ غَيْرَنَا وَ لَا اسْتَعْبَدَ بِذَلِكَ اَحَدًا غَيْرَنَا^{۱۵} نزد ما سرّی از اسرار الهی و علمی از علم‌های پروردگار است که آن را هیچ ملک مقربّی نمی‌تواند تحمل کند؛ هیچ پیامبر مرسلّی قدرت تحمّل آن را ندارد و هیچ مؤمنی که قلبش توسط خدا به ایمان آزموده شده است، تحمّل آن را ندارد؛ یعنی احدی تحمّل آن را ندارد. بعضی از مقاماتشان را فرمودند: **اِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ اِلَّا نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ اَوْ مَلَكٌ مُّقْرَبٌ اَوْ عَبْدٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِالْاِيْمَانِ**:^{۱۶} حدیث ما صعبِ مستصعب است. ماجرای ما بسیار دشوار و سنگین است؛ جز نبیّ مرسل، ملک مقربّ و عبدی که قلبش توسط خدا به ایمان امتحان شده است، جز این سه گروه، کسی نمی‌تواند آن را تحمّل کند. در حدیث معرفت به نورانیت همین تعبیر هست که فقط این سه گروه می‌توانند. فرمودند: ملک نمی‌تواند تحمّل کند، مگر اینکه مقربّ باشد؛ نبیّ نمی‌تواند تحمّل کند، مگر اینکه مرسل باشد؛ مؤمن نمی‌تواند تحمّل کند، مگر اینکه قلبش به ایمان امتحان شده باشد.^{۱۷} این تازه یک مرتبه است؛ اما چیزی که در حدیث امام صادق است، حضرت می‌فرمایند: **لَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُّقْرَبٌ**: هیچ ملک مقربّی هم نمی‌تواند تحمّل کند؛ **وَ لَا نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ**: هیچ پیامبر مرسلّی هم نمی‌تواند تحمّل کند؛ **وَ لَا مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِالْاِيْمَانِ**: هیچ مؤمنی که خدا قلبش را به ایمان امتحان کرده باشد هم نمی‌تواند تحمّل کند. **وَ اللَّهُ مَا كَلَّفَ اللَّهُ اَحَدًا ذَلِكِ الْحِمْلَ غَيْرَنَا**: حضرت قسم جلاله خوردند؛ فرمودند: والله احدی غیر از ما اهل بیت مکلف به حمل آن نیست؛ جز ما اهل بیت احدی این سرّ الهی و علم الهی را نمی‌تواند تحمّل کند. **وَ لَا اسْتَعْبَدَ بِذَلِكَ اَحَدًا غَيْرَنَا**: و عبادت در آن مرتبه از

۱۵. مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۳۸۶ و هاشمی‌خویی، منهاج‌البراهه، ج ۲، ص ۳۰۳.

۱۶. صدوق، امالی، ص ۴؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۸۳ و طبرسی، فضل‌بن‌حسن، اعلام‌الوری، ص ۲۷۰.

۱۷. **وَ اِقَامَةُ وَايَتِي صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ اِلَّا مَلَكٌ مُّقْرَبٌ اَوْ نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ اَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِالْاِيْمَانِ**: مجلسی، بحارالانوار، ج

۲۶، ص ۲.

احدی جز ما اهل بیت خواسته نشده است. هیچ پیغمبر مرسلی و هیچ ملک مقربی هم در آن مرتبه خدا را بندگی و عبادت نکرده است.

از این قسم روایات تا دلتان بخواهد فراوان است. اینکه گفتم این محدوده، محدوده‌ی ممنوعه است، نه فقط برای من و شما ممنوعه است؛ برای ملک مقرب هم ممنوعه است؛ برای نبی مرسل هم ممنوعه است؛ یعنی نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام هم به آن راه ندارند؛ جبریل و میکال و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام هم به آن راه ندارند. منطقه‌ی معرفت اهل بیت علیهم السلام منطقه‌ی ممنوعه است. آن چه برای ما گفته‌اند، در حدّ ظرفیت مخلوق و بشر بوده است، نه همه‌ی آنچه آنها داشتند.

این جا قبل از اینکه من نزدیک تر بروم و چیزهایی را که ائمه علیهم السلام در روایات راجع به خودشان گفته‌اند، کمی باز کنم؛ باید وارد بحثی شوم و آن بحث غلو است. چون وقتی می‌خواهی وارد [بحث مقامات اهل بیت علیهم السلام] شوی، بلافاصله به ذهن‌ها می‌آید که ای بابا! اینها دیگر دارند غلو می‌کنند. اولاً، روایات فراوانی داریم که ائمه علیهم السلام با غالین و اهل غلو، به سخت‌ترین صورت جنگیده‌اند. ائمه علیهم السلام حتی در برابر دشمنانشان، یعنی کسانی که ناصبی بودند و به ایشان فحش و دشنام می‌دادند، آن‌گونه ایستادگی و مقابله نکردند که با کسانی که غلو می‌کردند، برخورد کردند؛ چنان که شما هیچ‌جا ندارید که امیرالمؤمنین علیه السلام مثلاً آتش روشن کرده باشند و به خوارج یا به کسانی که ناصبی بودند و به امام علی علیه السلام دشنام می‌دادند فرموده باشند: از حرفتان دست بردارید؛ والا شما را در آتش می‌اندازم که بسوزید؛ و آنها دست برندارند و امیرالمؤمنین علیه السلام آنها را در آتش بیاندازند. هیچ‌جا ندارید که حضرت علی علیه السلام چنین کاری کرده باشند؛ اما امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد اهل غلو این کار را کردند. عده‌ای آمدند، گفتند: علی! تو خدایی، چینی، چنانی؛ حضرت فرمودند: این شر و ورها چیست؟ دست از این حرف‌ها بردارید؛ سبحان الله! خدا منزّه است! من عبد خدا هستم. (البته قریب به این مضمون است که عرض می‌کنم؛ عین روایت را نمی‌گویم.) باید از حرف‌هایتان توبه کنید. گفتند: خیر؛ توبه نمی‌کنیم. حضرت فرمودند: اگر توبه نکنید، شما را می‌سوزانم. گفتند: حرف ما همان حرف است؛ تو خدا هستی.

فقر مطلق! فقر محض! لذا هرکس خواست آنها را شریک یا جایگزین خدا قرار دهد، به شدت با او مبارزه کردند، نفرینش کردند، لعنش کردند، اعدامش کردند، در آتش او را زنده زنده سوزاندند؛ تا جلوی این انحراف عظیم گرفته شود.

[غلو چند شکل دارد.] یکی غلو در الوهیت است. اگر کسی ائمه علیهم السلام را در مقام خداوندگاری قرار دهد، در وجود و در فاعلیت مستقل از خدا بداند، یا آنها را همان الله بداند -العیاذبالله- بگوید اصلاً الله خود همین‌ها هستند؛ کس دیگری وجود ندارد؛ این غلو است. [شکل دیگر غلو این است که] آنها را در فعل خدا شریک بداند؛ بگوید بخشی از فعل را خدا می‌کند، بخشی را هم آنها می‌کنند؛ فاعلیت تامه را متوجه حق متعال نداند؛ قائل به توحید افعالی نباشد؛ چه در رزق، چه در خلق و در آفرینش موجودات. بگوید آنها منهای خدا می‌توانند چیزی را خلق کنند؛ یا به موجودات روزی بدهند؛ چه ارزاق معنوی و چه ارزاق مادی و چه در هر فعلی که بخواهند انجام دهند؛ این هم غلو است. شکل دیگر غلو، غلو در علم است؛ یعنی کسی قائل باشد که علم غیب پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام مستقل از خدا وجود دارد؛ معتقد باشد که ایشان منهای خدا و بی‌نیاز از خدا، بر غیب آگاهند. این غلو است. یعنی بگوید آنها نیازی به تعلیم از جانب خدا ندارند؛ ایشان خودشان منهای خدا [علم دارند و] می‌دانند؛ خدا بخواهد یا نخواهد، ایشان بر غیب آگاهند؛ این غلو و باطل است.

قسم دیگر غلو این است که کسی برای ائمه علیهم السلام مقام نبوت تشریحی قائل باشد؛ این غلو است. البته برای این مورد، من تعبیر غلو را محکم نمی‌گویم؛ چون اگر غلو به معنای نسبت دادن مقاماتی بلندتر از آنچه هستند به آنها باشد، واقعاً مقام نبوت بلندتر از مقام آنها نیست. همان‌طور که گفته‌ایم، مقام آنها آن قدر بلند است که حتی نبی مرسل هم نمی‌تواند بفهمد آن چیست و نمی‌تواند آن را تحمل کند. این تصور که اگر بگوییم حضرت علی علیه السلام پیامبر است، حضرت علی علیه السلام را بزرگ کرده‌ایم و زیاده‌گویی کرده‌ایم، اشتباه است. بعداً روایاتی می‌خوانم که خواهیم فهمید ماجرا از چه قرار است؛ ولی

به‌هرحال، ائمه علیهم‌السلام سِمَتِ نبوت را نداشتند. صلاحیت آن را داشتند؛ اما سمت را نداشتند. ممکن است شخصی صلاحیت استادی کرسی فلان درس را در فلان دانشگاه داشته باشد و به‌خوبی هم بتواند تدریس کند؛ اما او را به‌عنوان استاد آن کرسی استخدام نکرده باشند. این شخص استاد آن دانشگاه نیست؛ اما دانشمند بسیار عظیمی است؛ از همه‌ی استادان آن رشته هم دانشمندتر است؛ اما الآن استاد نیست؛ یعنی آن سمت را ندارد، نه اینکه صلاحیت ندارد. در بحث‌هایی که راجع به حضرت سلمان رضی‌الله‌عنه کردیم، حدیثی برایتان خواندم؛ که در این امت کسانی هستند که **يَغِطُهُمُ النَّبُوءَةُ لَبَسُوا بِأَنْبِيَاءٍ**^{۲۰} مقام نبوت بر آنها غبطه می‌خورد و آنها پیامبر نیستند. این حدیث در مورد ائمه علیهم‌السلام نیست؛ در مورد امثال سلمان فارسی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه است. حالا بخواهیم راجع به امیرالمؤمنین فرض کنیم یا تصور کنیم که مقام نبوت برای امیرالمؤمنین رضی‌الله‌عنه شأنی است؟! ایشان را خیلی بزرگ می‌کند؟! خیر؛ این مأموریت تمام شد. این کار انجام شد. هر نبأی بود، انبیاء آوردند؛ دیگر نبأی باقی نمانده است تا این کار اجرایی را فرد دیگری به‌نام نبی انجام دهد؛ یعنی باب نبوت به این لحاظ است که بسته شده است؛ نبأی نماند که مُنبئی لازم داشته باشد؛ نبئی لازم داشته باشد؛ خبری نماند تا خبرآوری لازم داشته باشد. پس سمت نیست؛ و الا صلاحیت اهل بیت علیهم‌السلام فوق همه‌ی انبیاء اولوالعزم، جز پیغمبر خاتم صلی‌الله‌عنه‌وآله‌وسلم است. روایاتش را به‌طور مفصل می‌خوانیم؛ تا دلتان بخواهد، وجود دارد. البته نمی‌دانم خدا چه‌قدر به من توفیق خواندن و به شما حوصله‌ی شنیدن این روایات را بدهد. پس قائل شدن به نبوت تشریحی ائمه علیهم‌السلام از مصادیق غلو نقل شده است.

مصدق دیگر غلو، قائل شدن به تناسخ ارواح است. همچنین قائل شدن به اینکه معرفت اهل بیت علیهم‌السلام انسان را از طاعت و عبادت و از ترک معصیت پروردگار، بی‌نیاز می‌کند، نیز از مصادیق غلو است؛ یعنی

۲۰. مجلسی، بحارالانوار، ج ۷، ص ۱۸۵ و ج ۶۶، ص ۲۵۲ و محدث‌نوری، مستدرک‌الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۲۵.

بگوید فقط شناختن آنها، یا کمی هم جلوتر برویم، بگوید محبت داشتن به آنها، ما را از عبادت و ترک معصیت بی‌نیاز می‌کند؛ ما که معرفت و محبت به اهل بیت علیهم‌السلام را داریم، اصلاً نیازی نداریم نماز بخوانیم، روزه بگیریم، خمس بدهیم، زکات بدهیم، حج برویم، جهاد کنیم، شراب نخوریم، دزدی نکنیم، انسان نکشیم، زنا نکنیم و امثال اینها... پناه بر خدا از اینکه کسی چنین حرف‌هایی بزند. اینها را در کتاب‌ها، از مصادیق غلو نقل کرده‌اند.

نقطه‌ی مقابل غلو چیست؟ این است که انسان مقامات، کمالات، غرائب معجزات و شوون عجیبی که ائمه علیهم‌السلام داشته‌اند را انکار کند. این نقطه‌ی مقابل غلو است و این هم باطل است. بعضاً دیده‌ایم کار را به جایی کشانده‌اند که کتاب *سهوالتنبی* هم نوشته‌اند؛ پناه بر خدا! آن قدر ترسیدند از آن طرف پشت‌بام بیافتند که عقب‌عقب آمدند و از این طرف افتادند؛ و در بسیاری از مقامات بلندی که در نصوص معتبر، از زبان خود اهل بیت علیهم‌السلام در مورد خودشان نقل شده است، تأمل کردند؛ توقف کردند و نفی کردند. گفتند اینها نیست؛ اینها زیاده‌گویی است؛ اینها غلو است؛ این هم نقطه‌ی مقابل غلو است و هر دو باطل است.

یکی از مصادیق غلو، بحث تفویض است. تفویض به معنی واگذار کردن کامل چیزی به شخصی است؛ به نحوی که شخص اول دیگر کارهای در آن نیست. بعضی از غلات قائل به تفویض هستند. این تفویض خود دو حوزه دارد: یکی تفویض در خلقت و آفرینش، احیاء و زنده کردن، اماتة و جان را گرفتن، رزق دادن و امثال اینها است. در این حوزه، غلات قائل به این هستند که اهل بیت علیهم‌السلام العیاذبالله مستقل از خدا و بی‌نیاز به خدا، می‌توانند موجودی را خلق کنند، می‌توانند مرده‌ای را زنده کنند، می‌توانند جان زنده‌ای را بگیرند، می‌توانند به مخلوقی رزق بدهند؛ هم رزق معنوی و هم رزق مادی. این کفر و الحاد است؛ این از مصادیق غلو است. داریم غلو را توصیف می‌کنیم تا مرز آن با مقامات بلندی که بعداً می‌خواهیم نقل کنیم، روشن باشد؛ تا وقتی در مورد اهل بیت علیهم‌السلام یک مقام بلند گفتیم که کمی بیش

از آن چیزی بود که خودمان را به آن شناخته‌ایم، نگویید: «ای داد بیداد، غلو شد! مواظب باشید! داریم از توحید خارج می‌شویم». پس اگر کسی قائل باشد که اهل بیت علیهم‌السلام مستقل از خدا، بی‌نیاز به خدا چنین توانایی‌هایی را دارند، او قطعاً منحرف است؛ کافر و ملحد است. اما اگر کسی قائل باشد که آنها به اراده‌ی الهی، به مشیت الهی، با قدرتی که خدا به آنها داده است، با اذن و اجازه و امکانی که خدا به آنها داده است، می‌توانند موجودی را خلق کنند و خلق کرده‌اند، مرده‌ای را زنده کنند و کرده‌اند، جان زنده‌ای را بگیرند و بمیرانند و کرده‌اند، رزقی به کسی بدهند و داده‌اند؛ اگر کسی قائل باشد که اهل بیت علیهم‌السلام می‌توانند به اذن الله، به قدرت الله، به ارادت الله، به مشیت الله، این کارها را انجام دهند، این کفر نیست؛ شرک نیست؛ غلو نیست؛ الحاد نیست.

گرچه ائمه علیهم‌السلام به خاطر اینکه افراد به حوزه‌ی اول که حوزه‌ی کفر و الحاد بود کشیده نشوند، صاحبشان را تشویق نمی‌کردند که چنین مقاماتی را در موردشان بیان کنند، اما این‌گونه هم نبود که بگوییم اصلاً منکر این مقامات برای خودشان بودند؛ خیر، خودشان در روایاتی نقل کرده‌اند که این کارها از آنها برمی‌آید؛ و به اذن الله انجام داده‌اند؛ منتها چندان تشویق نمی‌کردند که این مطالب برای هر کسی گفته شود؛ چون بعضی افراد، ظرفیت و قدرت تفکیک و تمیز قائل شدن را نداشتند و لذا ممکن بود به انحراف کشیده شوند.

پس یک حوزه‌ی تفویض، تفویض در امر خلق و احیاء و اِماتة و اِرزاق و امثال اینهاست. حوزه‌ی دوم، تفویض در امر دین است. تفویض در امر دین هم یک مصداق باطل دارد و آن این است که کسی قائل شود به اینکه اهل بیت علیهم‌السلام بینای به وحی و الهام الهی، نه تنها می‌توانند احکام را وضع کنند و حلال و حرام مقرر کنند؛ حتی می‌توانند با سلیقه و ذائقه‌ی خودشان، وحی الهی را که نازل شده است، نقض کنند و تغییر دهند؛ و این قطعاً باطل است. ائمه علیهم‌السلام آن چه از احکام الله بیان می‌کنند، به الهام الهی است؛ البته واژه‌ی وحی را چون در علم کلام به‌طور اختصاصی برای وحی تشریحی به کار برده‌اند، ما

راجع به ائمه علیهم السلام به کار نمی‌بریم؛ والا تعبیر وحی در مورد ائمه علیهم السلام به راحتی قابل استفاده است؛ به این شرط که آن را از وحی تشریحی متمایز بدانیم. وحی ائمه علیهم السلام وحی انبائی است نه وحی تشریحی که بخواهند حکم وضع کنند. ولی به خاطر اینکه این اشتباه در ذهن نیاید که گمان کنیم ائمه علیهم السلام وحی پیامبرانه دارند که تعیین احکام‌الله را به دنبال خود می‌آورد، از کاربرد واژه‌ی وحی پرهیز می‌کنیم؛ والا معنای وحی، منحصر در معنای وحی تشریحی نیست. آری، اینکه گمان کنیم ائمه علیهم السلام بی‌نیاز به الهام الهی، بی‌نیاز به اینکه خدا به آنها چیزی یاد بدهد، بی‌نیاز به اینکه خدا به آنها مأموریتی بدهد، می‌توانند حکمی وضع کنند، یا می‌توانند احکام‌الله را که براساس وحی الهی تشریح شده است، با سلیقه و ظن و گمان و نظر خودشان تغییر دهند، این قطعاً عقیده‌ی باطلی است؛ و این هم می‌تواند از مصادیق غلو در مورد اهل‌بیت علیهم السلام تلقی شود.

اما تفویض در امر دین، در معانی دیگری می‌تواند صحیح باشد؛ باطل نباشد. چند مورد بگوییم: مثلاً اینکه قائل باشیم که پیغمبر و اهل‌بیت علیهم السلام به اذن‌الله می‌توانند چیزهایی را برای مردم واجب کنند، چیزهایی را مقرر کنند، حکمی را تعیین کنند، با اختیاری که دارند، می‌توانند حلال و حرامی را علاوه بر آنچه خدای متعال مقرر کرده است، به اذن‌الله مقرر کنند. این مانعی ندارد. نمونه‌اش رکعات سوم و چهارم نمازهاست. همان‌طور که می‌دانید، در تشریح الهی، نماز دو رکعت تشریح شد. رکعات سوم و چهارم نمازها، شرع‌النبی است؛ شرع‌الرسول است؛ خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این رکعات را مقرر کردند. و جالب است؛ اگر روایاتش را ببینید، متوجه می‌شوید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به برکت و به شکرانه‌ی تولد حسنین علیهم السلام این رکعات سوم و چهارم را اضافه کردند. در کتاب‌هایی مثل *وسائل الشیعة* و *فروع کافی*

که روایات احکام را آورده‌اند، می‌توانید این روایات را پیدا کنید.^{۲۱} اینکه قائل باشیم آنها به اذن الله، نماز یا روزه‌ای را مقرر کرده باشند، نماز مستحبی‌یی را مقرر کرده باشند، هیچ مانعی ندارد؛ یعنی قائل باشیم که این احکام در ابتدا تشریح نشده بود و بعد آنها با اختیاری که از جانب خدا داشتند، تشریح کردند.

[از مصادیق دیگر اعتقاد به تفویض در امر دین که غلو نیست،] این است که قائل باشیم که از جانب خدا در زمینه‌ی سیاست، تأدیب، تکمیل و تعلیم نفوس، امر به آنها تفویض شده است؛ و قائل باشیم که آنها باید به‌طور مطلق مورد اطاعت قرار گیرند. مانعی ندارد که بگوییم این مقام به آنها تفویض شده است؛ چنین جایگاهی از جانب خدا به آنها تفویض شده است. در روایات و آیات هم مکرر آمده است.^{۲۲} یا بگوییم در مورد بعضی از علوم و معارفی که در اختیارشان قرار داده شده، تفویض شده است که اگر دلشان خواست به مردم بگویند؛ اگر هم دلشان نخواست، نگویند. آری، چنین چیزی در مورد اهل بیت علیهم‌السلام بوده است. این‌گونه نیست که در مورد همه‌ی چیزهایی که خدا به ایشان آموخت، مکلف به گفتن بوده باشند؛ خیر، یک سری را مکلف به نگفتن بودند؛ یک سری را هم مکلف به گفتن بودند. در این میان، یک سری چیزها هم بود که خدا به ایشان فرمود: به هرکس خواستید، بگویید؛ اگر هم دوست نداشتید، به هیچ‌کس نگویند؛ هرطور دل خودتان می‌خواهد؛ به ایشان تفویض شد. این مورد

۲۱... لَمَّا غَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَزَلَ بِالصَّلَاةِ عَشْرَ رَكَعَاتٍ رَكَعَتَيْنِ رَكَعَتَيْنِ فَلَمَّا وُلِدَ الْحَسَنُ الْخُسَيْنِ زَادَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَبْعَ رَكَعَاتٍ شُكْرًا لِلَّهِ فَاجَازَ اللَّهُ لَهُ ذَلِكَ وَ تَرَكَ الْفَجْرَ لَمْ يَزِدْ فِيهَا لَضِيقٍ وَفِيهَا لِأَنَّهُ تَخَضَّرَهَا مَلَائِكَةُ اللَّيْلِ وَ مَلَائِكَةُ النَّهَارِ فَلَمَّا أَمَرَهُ اللَّهُ بِالتَّقْصِيرِ فِي السَّفَرِ وَضَعَ عَنْ أُمَّتِهِ سِتَّ رَكَعَاتٍ وَ تَرَكَ الْمَغْرِبَ لَمْ يَنْقُصْ مِنْهَا شَيْئًا وَ إِنَّمَا يَجِبُ السُّهُوُ فِيمَا زَادَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَمَنْ شَكَّ فِي أَصْلِ الْفُرْضِ فِي الرُّكَعَتَيْنِ الْأُولَتَيْنِ اسْتَقْبَلَ صَلَاتَهُ: كلینی، کافی، ج ۳، ص ۴۸۷؛ حرّعاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۴، ص ۸۳ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۵۸.

۲۲. برای نمونه، در سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۹، به این امر تصریح شده است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا.

وجود دارد و در روایات شواهد متعددی برای آن داریم. ائمه علیهم السلام به ظرفیت درک افراد نگاه می کردند. بعضی از معارف و اسرار را به برخی اشخاص می گفتند؛ به بسیاری هم نمی گفتند؛ در شرایط خاصی هم تقیه می کردند. در روایات موارد متعددی از این نمونه ها داریم.

[از مصادیق دیگر اعتقاد به تفویض در امر دین که غلو نیست،] این است که بگوییم در بعضی از موارد، به ایشان تفویض شده بود که براساس ظاهر شرع قضاوت کنند و حکم صادر کنند، یا براساس علم باطنی خودشان. چون همان طور که می دانید، دلایل و شواهدی که پیش قاضی می برند، الزاماً بیان گر واقع امر نیست؛ منتها طبق حکم شرع، قاضی باید براساس همین بیّنات و آمارات و شواهد و دلایل، حکم صادر کند؛ اما ائمه علیهم السلام از جانب خدا اجازه و اختیار داشتند که یا براساس دلایل ظاهری قضاوت کنند، یا اگر دلشان می خواهد، براساس علم باطنی خودشان که از راه باطن، حقیقت امر را می دانستند، حکم صادر کنند. چنین اختیاری به ایشان تفویض شده بود. اگر این را هم قائل باشیم، مانعی ندارد.

حوزهی دیگر اعتقاد به تفویض که باز هم مشکلی ندارد، این است که قائل باشیم خدا به ایشان اختیار داده بود و تفویض کرده بود که از آنچه خدا به ایشان داده بود، اگر دلشان خواست، عطا کنند و دلشان هم خواست، منع کنند. مثلاً انفال در اختیار آنها بود و به آنها اختیار داده شده بود که از این انفال بدهند یا ندهند؛ خمس مال ایشان بود؛ به ایشان اختیار داده شده بود که به کسی بدهند یا ندهند و امثال این موارد. بنابراین اعتقاد به این گونه تفویضها بلامانع است. اما تفویضی که بگوییم بی نیاز به وحی و الهام الهی، بتوانند حکم وضع کنند؛ یا حتی بی اذن خدا و از جانب خود، حکم وضع شده در شرع را با افکار خودشان تغییر دهند، این چیز باطلی است.

حال که معنی غلو روشن شد، باید بفهمیم که اگر مراتب غیر قابل هضمی از قدرتها و مقامات اهل بیت علیهم السلام برای ما گفته شد، مقاماتی محیرالعقول! و همه متحیر ماندند، بسیار عظیم و غیر قابل

هضم بود، اما با عبودیت و بندگی آنها تضادتی نداشت، یعنی ایشان را در برابر خدا مستقلّ تعریف نمی‌کرد؛ این‌گونه موارد را، ولو نتوانستیم هضم کنیم و بفهمیم، اجازه‌ی رد کردن نداریم؛ نباید بگوییم: اینها دروغ است؛ اینها را ساخته‌اند؛ اینها را درویش‌ها ساخته‌اند؛ اینها را غلات ساخته‌اند؛ به‌هیچ‌وجه! اگر تعارضی با مقام عبودیت ندارد، اگر به ایشان شأن و جایگاهی مستقلّ و مقابل خدا نمی‌دهد؛ ردّ نکنیم. خودشان فرمودند: **إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ**^{۲۳} ماجرای ما، ماجرای دشوار و سنگین و خطیری است. خودشان فرمودند: حتی بعضی از این مراتب را، هیچ نبیّ مرسلی هم نمی‌تواند هضم کند، چه برسد به انسان‌های معمولی. اهل بیت علیهم‌السلام مقاماتی دارند که جز خودشان احدی نمی‌تواند تحمّل کند و متحمّل آن شود؛ مقاماتی دارند که اصلاً به لفظ درنیامد و اظهار نکردند. بنابراین نکند از ترس مبتلا شدن به غلو، هر مقامی که فوق یک بشر خاکی معمولی، برای پیغمبر و اهل بیت علیهم‌السلام نقل کردند، العیاذبالله منکر آن شویم و رد کنیم! هرچه هم بلند، هرچه هم محیرالعقول، هرچه هم ثقیل‌الهضم بود، اما اگر تعارضی با عبودیت و بندگی نداشت، بگوییم ما نمی‌دانیم. انکار نکنیم! **فَذَرَهُ فِي بُقْعَةِ الْأَمْكَانِ**؛^{۲۴} بگوییم: «ممکن است واقعاً آن حدیث درست باشد؛ فرمایش خودشان باشد؛ تضادتی که با مقام عبودیت و بندگی ایشان ندارد! با این مقامات دگان مستقلّی که جلوی خدا باز نمی‌کنند! پس ممکن است درست باشد؛ منتها من نمی‌توانم بفهمم و هضم کنم.» فهم خودم را متّهم بدانم، نه آن حدیث و مقامات برای اهل بیت علیهم‌السلام را؛ چراکه سیر و سلوک جز با معرفت ولایت، دسترسی‌پذیر نیست.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

۲۳. صدوق، امالی، ص ۴؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۸۳ و طبرسی، فضل‌بن‌حسن، اعلام‌الوری، ص ۲۷۰.

۲۴. از اقوال حکماست: **كُلَّمَا قَرَعَ سَمْعَكَ مِنْ غَرَابِ عَالَمِ الطَّبِيعَةِ فَذَرَهُ فِي بُقْعَةِ الْأَمْكَانِ مَا لَمْ يَدْذُكَ عَنْهُ وَاضِحَ الْبُرْهَانِ.**